

تاریخ اسلام

شرح حال و زندگی حضرت امیرالمؤمنین علیؑ

(۶)

حضرت علیؑ و شورا

نویسنده:

علی ریخته‌گرزاده تهرانی

نام جزوه : تاریخ اسلام - شرح حال و زندگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (۶)

موضوع : حضرت علی علیه السلام و شورا

نویسنده : علی ریخته گرزاده تهرانی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۱ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : [www.hedayatgar.ir](http://www.hedayatgar.ir)

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۴.....	حضرت علی <small>علیه السلام</small> و شورا
۵.....	أبو بكر تلاش عمر را جبران می کند
۶.....	گزينش اعضای شورا
۱۳.....	تجزیه و تحلیل شورا
۲۴.....	خودآزمایی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### حضرت علی عليه السلام و شورا

انتخاب خلفا پس از درگذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روال ثابتی نداشت و هر کدام از خلفای سه گانه به گونه خاصی انتخاب شدند، ابوبکر در سقیفه ی بنی ساعده با گرد آمدن چند نفر از انصار و یکی دو نفر از مهاجرین تعیین شد و سپس به جبر و زور از دیگران بیعت گرفتند، عمر از سوی شخص ابوبکر برای پیشوایی برگزیده شد و عثمان از طریق شورای شش نفری که اعضای آن را خلیفه دوم تعیین کرده بود انتخاب شد.

این گوناگون بودن شیوه انتخاب، گواه آن است که خلافت امری انتخابی نبود و درباره گزینش امام به وسیله مردم دستوری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده بود و گرنه معنی نداشت که پس از درگذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلفای وی به شکل های گوناگون که هیچ کدام به دیگری شباهت نداشت انتخاب شوند.

این تفاوت گواه آن است که مقام امامت و رهبری در اسلام، یک مقام انتصابی از جانب خداست، ولی متأسفانه سران آن قوم در این مورد، همچون دهها مورد

دیگر، فرمایشات پیامبر ﷺ را نادیده گرفتند و مردم را به گزینش پیشوا از طریق مردم کشاندند، و چون گزینش رهبر از طریق مردم بی سابقه بود و گردانندگان صحنه در این زمینه پیشینه‌ای نداشتند، گزینش رهبر به صورت‌های مختلف انجام گرفت.

### أبوبکر تلاش عمر را جبران کرد

در گزینش أبوبکر برای خلافت، عمر تلاش زیادی کرد و انگیزه او در این کار آن بود که پس از درگذشت أبوبکر که با عمر فاصله سنی داشت، مقام خلافت از آن او باشد، چنانچه در همان روزهای اول أمير المؤمنين عليه السلام به عمر فرمودند: «نیک بدوش که بهره‌ای از آن برای تو است، امروز برای او محکم ببند تا فردا به تو بازگرداند.»<sup>۱</sup>

أبوبکر هم نمک‌شناسی نکرد و در بستر بیماری در آخرین لحظات عمر، عثمان را احضار کرده و دستور داد که چنین بنویسد:

«این عهدنامه عبدالله بن عثمان<sup>۲</sup> است به مسلمانان در آخرین لحظه زندگی دنیا و نخستین مرحله آخرت» سخن خلیفه به اینجا که رسید بیهوش شد.

عثمان به گمان اینکه خلیفه پیش از اتمام وصیت درگذشته است عهدنامه را از

۱. الإمامة و السياسة ج ۱ ص ۱۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵

۲. عبدالله بن عثمان، نام أبوبکر است و أبوبکر کنیه ی اوست.

پیش خود به آخر رسانید و چنین نوشت: پس از خود فرزند خطاب را جانشین خود قرار دادم.

چیزی نگذشت که خلیفه به هوش آمد و عثمان آنچه را از پیش خود نوشته بود خواند، ابوبکر از عثمان پرسید که چگونه وصیت ما را چنین نوشتی؟ عثمان گفت می دانستم که به غیر از او نظری ندارم.

سال‌ها بعد، وقت آن رسید که عمر حق شناسی کند و عثمان را پس از خود برگزیند و حق نمک را ادا کند.

### گزینش اعضای شورا

مرگ قطعی خلیفه‌ی دوم نزدیک بود و خود او نیز احساس می کرد که آخرین لحظات زندگی را می گذرانند، از گوشه و کنار پیام‌هایی رسید که جانشین خود را تعیین کند، عایشه به وسیله عبدالله فرزند حذیفه پیامی فرستاد که امت محمد را بی شبان نگذارد و هر چه زودتر برای خود جانشین تعیین کند، زیرا که او از فتنه و فساد می ترسد.<sup>۱</sup>

فرزند عمر به پدر خود همین سخن را گفت و افزود: اگر تو برای گوسفندان شبانی تعیین کنی و او را برای کاری نزد خود بخوانی، آیا دوست نمی داری تا وقتی به گله برمی گردد در این فاصله کسی را جانشین خود قرار دهد که گله را

از دستبرد گرگ‌ها حفظ کند؟ اشخاصی که از خلیفه عیادت می‌کردند، نیز این موضوع را یادآور می‌شدند و برخی می‌گفتند که فرزندش عبدالله را جانشین خود قرار دهد، و خلیفه که از بی‌لیاقتی فرزند خود «عبدالله» آگاه بود، از این کار عذر می‌آورد و می‌گفت برای خاندان خطاب همین یک نفر بس است، که مسئولیت خلافت را به گردن بگیرد.<sup>۱</sup>

پس از آن دستور داد شش نفر را که پیامبر ﷺ (به گفته او) هنگام مرگ از آنان راضی بود حاضر کنند تا گزینش خلیفه‌ی مسلمانان را بر دوش آنان بگذارد، این شش نفر عبارت بودند از: حضرت علی عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي تَالِبٍ و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص و عبدالرحمان بن عوف.

۱. جالب آن است که تمام دست‌اندرکاران حکومت و اطرافیان آن‌ها توجه داشتند که جانشین تعیین نکردن و مردم را همچون گله‌ی بی‌شبان رها کردن عاقلانه نیست ولی باید فرد مناسبی را به عنوان جانشین خلیفه معرفی کنند تا امت اسلامی از هم نباشد و به سیر و کار خود ادامه دهد، ولی همین افراد نسبت به شخص پیامبر ﷺ که بنیانگذار جامعه اسلامی بوده و سال‌ها زحمت کشیده و شب و روز تلاش کرده تا توانسته است شرّ دشمنان سرسختی چون گردنکشان قریش و مکه را از سر جامعه اسلامی دور نموده و روال و نظم درستی به وجود آورد (شرح زحمت و تلاش‌های بی‌گیر پیامبر اکرم ﷺ در این زمینه نیازمند به مراجعه به تاریخ زندگی آن حضرت است) ولی با توجه به همه‌ی آن مطالب، بعد از بیست و سه سال خون دل خوردن، جامعه نوپای اسلامی را بدون تعیین جانشین برای خودش رها کرده و هیچ فکری برای بعد از خودش نفرموده است!!! از خوانندگان محترم تقاضا می‌کنم قضاوت کنند و ببینند آیا ممکن است پیامبری که آن همه درایت و تدبیر و آینده‌نگری داشته و خداوندی که خالق عقل و شعور است و به پیامبرش مأموریت تشکیل امت می‌دهد ممکن است این اندازه نسبت به بعد از پیامبر بی‌توجه باشد؟ و آیا چنین کاری از سوی خداوند، ظلم نیست؟ و آیا نتیجه‌ی این کار به هدر دادن تمام زحمت‌ها و بی‌ثمر قراردادن تمام تعالیم و فرهنگ قرآن نخواهد بود؟ خواهش می‌کنیم به دور از تعصّب قضاوت کنید.

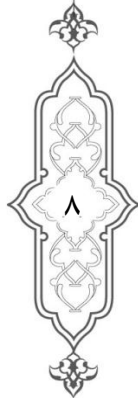
وقتی آنان جمع شدند خلیفه با قیافه‌ی گرفته و تند به آنان رو کرد و گفت:  
لابد همگی می‌خواهید که زمام امور را پس از من به دست بگیرید.

سپس خطاب به یکایک آنان (به جز علی علیه السلام) سخنانی گفت و با ذکر  
دلایلی هیچ‌یک را شایسته مقام خلافت ندانست، آن‌گاه رو به علی علیه السلام کرد و  
چون در سراسر زندگی آن حضرت نقطه‌یضعفی ندید، چیزی که به نظرش آمد  
این بود که تو مردی شوخ مزاجی ولی بعد افزود که اگر آن حضرت زمام امور را  
به دست بگیرد مردم را بر حق روشن و طریق آشکار رهبری خواهد کرد.

در پایان خطاب به عثمان کرد و گفت: گویا می‌بینم قریش تو را به زعامت  
برگزیده‌اند و سرانجام، تو بنی‌امیه و بنی‌ابی‌معیط، را بر مردم مسلط کرده‌ای و  
بیت‌المال را مخصوص آن‌ها قرار داده‌ای و در آن هنگام گروه‌های خشمگینی از  
عرب بر تو می‌شورند و تو را در خانه‌ات می‌کشند، سپس افزود: اگر چنین  
واقعه‌ای رخ داد سخن مرا به یاد آور.

آن‌گاه رو به اعضای شورا کرد و گفت: اگر یکدیگر را یاری کنید از میوه‌ی  
درخت خلافت، خود و فرزندان‌تان می‌خورید ولی اگر حسد ورزید و بر یکدیگر  
خشم بگیرید، معاویه گوی خلافت را خواهد ربود.

وقتی سخنان عمر به پایان رسید محمد بن مسلمه را طلبید و به او گفت: وقتی  
از مراسم دفن من بازگشتید، با پنجاه مرد مسلح این شش نفر را برای امر خلافت





دعوت کن و همه را در خانه‌ای گرد آور و با آن گروه مسلح بر در خانه توقف کن تا آنان یک نفر را از میان خود برای خلافت برگزینند، اگر پنج نفر از آنان نظرشان یکی شد و یک نفر مخالفت کرد او را گردن بزن و اگر چهار نفر متحد شدند، آن دو نفر مخالف را بکش و اگر این شش نفر به دو دسته‌ی مساوی تقسیم شدند حق با آن گروه خواهد بود که عبدالرحمان در میان آن‌ها باشد. آن‌گاه آن سه نفر را برای موافقت با این گروه دعوت کن اگر توافق حاصل نشد، گروه دوم را از بین ببر، و اگر سه روز گذشت و در میان اعضای شورا اتحاد نظری پدید نیامد، هر شش نفر را اعدام کن و مسلمانان را آزاد بگذار تا فردی را برای زعامت خود برگزینند و او هم پس از دفن خلیفه، هر شش نفر را دعوت کرده و آنان را از دستور عمر آگاه ساخت.

شورا تشکیل شد، اولین کاری که صورت گرفت این بود که طلحه که یکی از شش نفر بود چون رابطه‌اش با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تیره بود به نفع عثمان کنار رفت زیرا می‌دانست که با وجود حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و عثمان، کسی او را برای خلافت انتخاب نمی‌کند، پس چه بهتر که به نفع عثمان کنار برود و از شانس موفقیت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بکاهد. (ضمناً علّت تیره بودن رابطه طلحه با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این بود که طلحه همچون ابوبکر از قبیله تیم بود و پس از روی کار آمدن ابوبکر روابط قبیله تیم با بنی‌هاشم به شدّت تیره شد و این تیرگی تا مدّت‌ها باقی بود.)



پس از طلحه، زبیر نیز که پسر عمه‌ی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود به جهت خویشاوندی که با آن حضرت داشت، به نفع امام عَلَيْهِ السَّلَامُ کنار رفت، و سعد و قاص به نفع عبدالرحمان کنار رفت زیرا هر دو از قبیله «زهره» بودند.

سرانجام از اعضای شورا سه نفر باقی ماندند که هر کدام دارای دو رأی بودند و پیروزی از آن کسی بود که یکی از این سه نفر به او ببیندند.

در این هنگام عبدالرحمان رو کرد به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و عثمان و گفت: کدام یک از شما حاضر است حق خود را به دیگری واگذار کند و به نفع او کنار رود؟ هر دو سکوت کردند و چیزی نگفتند، عبدالرحمان ادامه داد: شما را گواه می‌گیرم که من خود را از صحنه‌ی خلافت بیرون می‌برم تا یکی از شما را برگزینم، پس رو به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد و گفت با تو بیعت می‌کنم که بر کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل کنی و از روش شیخین (أبو بکر و عمر) پیروی نمائی.

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شرط آخر او را نپذیرفت و فرمود: من بیعت تو را می‌پذیرم مشروط بر اینکه به کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و طبق اجتهاد و آگاهی و نظر خود عمل کنم.

چون عبدالرحمان از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جواب منفی شنید، خطاب به عثمان همان سخن را تکرار کرد عثمان فوراً گفت: آری یعنی پذیرفتم.

آن‌گاه عبدالرحمان دست بر دست عثمان زد و به او به عنوان «أمیر مؤمنان»

سلام گفت، و نتیجه جلسه به مسلمانان که در بیرون خانه منتظر رأی شورا بودند گزارش شد.

نتیجه شورا چیزی نبود که علی علیه السلام از آغاز آن آگاه نباشد، حتی ابن عباس نیز، پس از آگاهی از ترکیب اعضای شورا، محرومیت قطعی علی علیه السلام را از خلافت برای بار سوم اعلام کرده بود. به همین جهت وقتی عبدالرحمان نقش خود را در بیعت با عثمان به خوبی پیاده کرد، حضرت علی علیه السلام رو به عبدالرحمان کرد و گفت:

تو به امید اینکه عثمان خلافت را در آخر عمر به تو واگذار کند او را انتخاب کردی، چنانکه عمر نیز ابوبکر را به همین امید برگزید ولی امیدوارم که خداوند میان شما سنگ تفرقه افکند.

تاریخ‌نویسان می‌گویند چیزی نگذشت که روابط عبدالرحمان با عثمان به تیرگی گرائید با هم سخنی نگفتند تا عبدالرحمان مرد.<sup>۱</sup>

این فشرده‌ی ماجرای شورای شش نفری خلیفه دوم است، پیش از آن که درباره‌ی این برگ از تاریخ اسلام به قضاوت پردازیم نظر امام علی علیه السلام را درباره‌ی آن بیان می‌داریم.

---

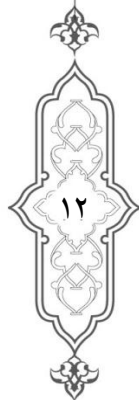
۱. تمام مطالب مذکور درباره‌ی شورا از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ صفحات ۱۸۵ تا ۱۸۸ نقل و

امام علی علیه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه «خطبه ششقیه» چنین می فرماید:

«حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنَّى أَحَدُهُمْ فَيَا لِلَّهِ وَ  
لِلشُّورَى، مَتَى إِعْتَرَضَ الرَّيْبُ فَيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ  
النَّظَائِرِ، لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذَا أَسْقُوا وَ طِرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَفَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْفِهِ وَ  
مَالَ الْآخِرُ لِصِهْرِهِ مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ».

«آن گاه که عمر درگذشت امر خلافت را در شورایی قرار داد که تصور می کرد من نیز همانند اعضای آن هستم، خدایا از تو یاری می طلبم درباره ی آن شورا، چه وقت حقانیت من مورد شک بود، آن گاه که با ابوبکر بودم تا آنجا که امروز با این افراد هم ردیف شده ام؟ ولی ناچار در فراز و نشیب با آنان موافقت کردم. و در شورا شرکت جستم، ولی یکی از اعضا به سبب کینه ای که با من داشت (مقصود طلحه یا سعد و قاص است) از من چهره برتافت و به نفع رقیب من کنار رفت و دیگری (عبدالرحمان) به خاطر پیوند خویشاوندی با خلیفه به نفع او رأی داد و... و ... و...»

در نهج البلاغه پیرامون شورای عمر جز این نیست، ولی برای اینکه خوانندگان از جنایات تاریخ و تعزیه گردانان صحنه ی سیاست و تناقض گوئی و غرض ورزی خلیفه به خوبی آگاه شوند نکاتی را یادآور می شویم:



## تجزیه و تحلیل شورا

در این بخش از سخن، روی نقاط حسّاس انگشت می‌گذاریم و از نقل مطالب جزئی خودداری می‌کنیم:

۱. اینکه گروه‌های مختلف به خلیفه‌ی دوم پیشنهاد می‌کردند که برای خود جانشین برگزینند گواه آن است که توده‌ی مردم به طور فطری درک می‌کردند که رئیس مسلمانان باید در حیات خویش زعیم آینده‌ی جامعه اسلامی را برگزیند، چه در غیر این صورت ممکن است فتنه و فساد سراسر جامعه را فراگیرد و در این راه خون‌هایی ریخته شود مع الوصف دانشمندان اهل تسنن چگونه می‌گویند که پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدون اینکه جانشین تعیین کند درگذشت؟

۲. پیشنهاد تعیین جانشین از جانب خلیفه می‌رساند که طرح حکومت شورایی پس از درگذشت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طرح بی‌اساسی بوده است و هرگز چنین طرحی وجود نداشته است، و گرنه چون ممکن است در صورت صدور دستور صریح از جانب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره‌ی تشکیل شورا به خلیفه‌ی دوم پیشنهاد تعیین جانشین شود؟

حکومت شورایی (یا به تعبیر دیگر حکومت مردم بر مردم) که صرف‌نظر از تعیین امام از جانب خدا عاقلانه‌ترین شیوه‌ی حکومت است که بشر می‌تواند

برگزیند، امری است که این روزها و در زمان ما بر سر زبان‌ها افتاده ولی چنین حکومتی در هیچ دوره از تاریخ اسلام اقامه نشده است.

۳. عمر در پاسخ درخواست مردم در مورد تعیین جانشین چنین جواب داد:

اگر ابو عبیده زنده بود او را به جانشینی خود برمی‌گزیدم زیرا از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ام که او امین این امت است و اگر سالم، مولای ابی حذیفه زنده بود او را جانشین خود می‌ساختم زیرا از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ام که فرمود او دوست خداست. جالب است ایشان در آن وقت به جای اینکه از زنده‌ها سخن بگویند به فکر مرده‌ها بود که علاوه بر مرده‌پرستی، بی‌اعتنایی به زندگانی است که در عصر او می‌زیستند و نتیجه‌اش مایوس کردن مردم از اینکه در میان افراد زنده کسی باشد که بتواند مردم را رهبری کند. از این گذشته، اگر ملاک انتخاب ابو عبیده و سالم این بود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنان را امین امت و دوست خدا خوانده بود، پس چرا عمر یادی از فرزند ابوطالب نکرد؟ هم او که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره‌اش فرموده بود: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ** یعنی علی با حق و حق با علی است. او که از مقام علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام فضائل و روحیات پاک او قضاوت‌های بی‌ظنیرش، دلاوری‌هایش و علم او بر کتاب و سنت بیش از دیگران آگاه بود چرا نامی از

---

۱. این حدیث به صورت متواتر (یعنی مکرر با روایان متعدد) از طریق محدثان اهل سنت نقل شده به کتاب

علی علیه السلام نبرد و به یاد مردگانی افتاد که هرگز کینه و حسد کسی را نمی‌انگیزاند؟  
۴. اگر مقام و منصب امامت یک مقام الهی و ادامه‌ی وظایف رسالت است، پس باید در شناخت امام پیرو فرمان خاص الهی بود و اگر یک مقام اجتماعی است باید در شناخت او به افکار عمومی مراجعه کرد.

اما گزینش امام از طریق شورایی که اعضای آن از طرف خود خلیفه تعیین شوند نه پیروی از فرمان خاص الهی و نه رجوع به افکار عمومی است. اگر باید خلیفه‌ی بعد را خلیفه‌ی پیشین تعیین کند، چرا کار را به شورای شش نفری ارجاع می‌دهد.

از نظر اهل تسنن، امام باید از طریق اجتماع امت یا اتفاق نظر اهل حل و عقد (یعنی همه‌ی صاحبان نظر و نخبگان) انتخاب شود و نظر خلیفه پیشین در این کار کوچک‌ترین ارزشی ندارد.

ولی اکنون معلوم نیست که چرا آن‌ها بر این کار صحه می‌گذارند و تصویب شورای شش نفری را لازم‌الاجرا می‌دانند.

اگر انتخاب امام حق خود امت و در اختیار مردم است، خلیفه‌ی وقت به چه دلیلی آن حق را از مردم سلب کرد و در اختیار شورایی گذاشت که اعضای آن را خود او انتخاب کرده بود؟

۵. به هیچ‌وجه روشن نیست که چرا اعضاء شورا به همین شش نفر منحصر شد

اگر علت گزینش آنان این بود که رسول خدا ﷺ هنگام مرگ از آنان راضی بود، این معیار درباره‌ی عمّار، حذیفه‌ی یمانی، أبوذر، مقداد، اَبی بن کعب و... نیز تحقق داشت.

مثلاً پیامبر ﷺ درباره‌ی عمّار فرمود:

«عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ مَعَهُ أَيْنَمَا دَاكَ.»<sup>۱</sup>

«عمار محور حق است و حق بر وجود او می‌گردد.»

و درباره‌ی أبوذر می‌فرمود:

«مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ.»<sup>۲</sup>

«زمین در برنگرفته و آسمان سایه نیفکنده است بر کسی که راستگوتر از

ابوذر باشد.»

۱. الغدير ج ۹ ص ۲۵

۲. محدثان شيعه و سنی این حدیث را به اتفاق نقل کرده‌اند و در کتاب شخصیت‌های اسلامی شیعیه نوشته آیت الله سبحانی صفحه ۲۲۰ مدارک آن آمده است.

نکته‌ای که لازم است بدان توجه شود این است که خلیفه در ترکیب اعضاء شورا افرادی را در کنار هم قرار داد که از نظر فضیلت و سوابق اسلامی در ردیف هم نبودند و همین امر باعث شد که برخی از آن افراد خیال کنند واقعاً صلاحیت خلافت و زعامت را دارند از جمله طلحه و زبیر، شاید هرگز آنان به خود اجازه نمی‌دادند که در کنار حضرت علی علیه السلام و در ردیف آن حضرت دم از خلافت بزنند ولی اینگونه چیدن افراد در کنار هم به آنان شهامت داد که بعدها در زمان خلافت و حکومت رسمی حضرت علی علیه السلام در برابر آن حضرت قیام کنند و سرانجام جنگ جمل را راه بیندازند و جمع زیادی از مسلمانان را به خاک و خون بکشند و جان خودشان را بدون مجوز شرعی در این راه بدهند.



حالا چرا این افراد در شورا نبودند و افرادی برگزیده شدند که تمام آن‌ها منهای زبیر با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رابطه‌ی خوبی نداشتند و تازه همین عمل باعث شد که زبیر که تا آن روز خود را همتای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نمی‌دید در ردیف او قرار گیرد و سرانجام، پس از قتل عثمان داعیه‌ی خلافت سر دهد.

۶. خلیفه ادّعا داشت که آنان را از این نظر برای عضویت در شورا برگزیده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در هنگام مرگ از آنان راضی بود، ولی در سخنان خود درباره‌ی اعضای شورا، طلحه را طور دیگری معرفی کرد و به او گفت: تو در هنگام نزول آیه‌ی حجاب سخنی گفتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر تو خشم گرفت و تا روز وفات نیز بر تو خشمگین بود. راستی، کدام‌یک از این دو را باید پذیرفت؟

خلیفه در انتقاد از اعضای شورا سخنانی گفت که صلاحیت اکثر آنان را برای خلافت و حتی عضویت شورا نفی کرد. مثلاً درباره‌ی زبیر گفت: تو یک روز انسانی و روز دیگر شیطان!

آیا چنین شخصی می‌تواند در شورای خلافت شرکت کند و خلیفه‌ی اسلام شود؟ اگر چنان می‌شد که او در روز شورا با نیت شیطانی در مجلس شرکت می‌کرد، بازدارنده‌ی وی از افکار شیطانی چه بود؟

و درباره‌ی عثمان گفت تو اگر خلیفه شوی، بنی‌امیه و بنی‌ابی‌معیط را بر

دوش مردم سوار می‌کنی و... آیا فردی که چنین روحیه‌ای دارد و بنا بر تعصب خویشاوندی از حق منحرف می‌شود شایستگی دارد که عضو شورای خلافت گردد و یا برای امت خلیفه‌ای تعیین کند؟

۷. خلیفه از کجا می‌دانست که عثمان برای خلافت برگزیده خواهد شد و اقوام خود را بر دوش مردم سوار می‌کند و روزی خواهد رسید که مردم بر ضد او قیام خواهند کرد؟ و سپس از او خواست که در چنین لحظاتی از او یاد کند!

خلیفه این فراست و غیب‌گوئی را از کجا به دست آورده بود؟ آیا جز این است که اعضای شورای تعیین خلافت را چنان ترتیب داده بود که انتخاب عثمان و محرومیت حضرت علی علیه السلام را قطعی می‌ساخت؟

۸. با تمام کنجکاوای که عمر در زندگی حضرت علی علیه السلام کرد نتوانست عیبی در او بجوید و فقط سخنی گفت که بعدها نیز عمر و عاص آن را بهانه کرد و گفت علی شوخ مزاج است.<sup>۱</sup>

عمر سعه‌ی صدر و گذشت امام علیه السلام و ناچیز شمردن امور مادی از جانب آن حضرت را شوخ مزاجی تلقی کرد. آنچه باید یک رهبر داشته باشد این است که در اجرای حق مصمم و در حفظ حقوق مردم با اراده باشد و امام علی علیه السلام

---

۱. امام علیه السلام در خطبه ۸۲ نهج البلاغه این تهمت را از عمرو عاص نقل فرموده و پاسخ می‌دهد: عَجِباً لِيَايِنِ النَّابِغَةَ يَزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَابِهِ وَآئِي أَمْرُهُ تَلْعَابَهُ ... لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَنَطَقَ أَثْمًا، در شگفتم از عمر و عاص که در میان شامیان مرا شوخ مزاج معرفی کرده، سخنی باطل گفته و در گفتارش مرتکب گناه شده.



نمونه‌ی کامل و روشن این خصوصیت بود به طوری که خود خلیفه به دنبال سخن خود گفت: اگر تو زمام امور را در دست بگیری مردم را بر حق آشکار و راه روشن رهبری می‌کنی.

۹. چرا عمر برای عبدالرحمان بن عوف حق و تو قائل شد و گفت در صورت

تساوی آراء آن گروه مقدّم باشد که عبدالرحمان در میان آنان است؟

ممکن است گفته شود خلیفه چاره‌ای جز این نداشت، زیرا در صورت تساوی

آراء، باید مشکل تساوی حل می‌شد و خلیفه با دادن حق و تو به عبدالرحمان این مشکل را برطرف ساخت.

پاسخ این مطلب روشن است، زیرا دادن چنین حقی به عبدالرحمان، جز

سنگین کردن کفه‌ی پیروزی عثمان نتیجه‌ی دیگری نداشت، عبدالرحمان شوهر خواهر عثمان بود و قهراً در داوری خود عامل خویشاوندی را فراموش نمی‌کرد.

عمر برای رفع این مشکل می‌توانست نظر گروه دیگری را مرجع تصمیم نهائی و

فصل الخطاب معرفی کند و بگوید که اگر دو گروه به طور مساوی رأی آوردند،

رأی نهائی با طرفی باشد که گروهی از یاران پاک پیامبر ﷺ با آن طرف موافق

باشد نه رأی عبدالرحمان، شوهر خواهر عثمان و فامیل سعد و قاص.

۱۰. عمر در حالی که از درد به خود می‌پیچید به حاضران در مجلس می‌گفت

پس از من اختلاف نکنید، و از دو دستگی پرهیزید زیرا در این صورت خلافت

از آن معاویه خواهد بود و حکومت را از شما خواهد گرفت، ولی به عبدالرحمان حق و تو می‌دهد که فامیل نزدیک عثمان است و عثمان و معاویه هر دو میوه درخت ناپاک بنی‌امیه هستند و خلافت عثمان مایه‌ی استواری حکومت معاویه پس از عثمان است.

شگفتا! خلیفه گاهی اموال فرمانداران را مصادره و آنان را از مقامشان عزل می‌کرد، ولی هرگز دست به ترکیب حکومت معاویه نمی‌زد و او را در گردآوری اموال و تحکیم پایه‌های حکومت خود در شام آزاد می‌گذاشت با آنکه می‌دانست او به صورت یک استاندار ساده که روش بسیاری از استانداران وقت بود، انجام وظیفه نمی‌کرد و دربار او کمتر از دربار نمایندگان کسری و قیصر نبود.

آیا نمی‌توان گفت که زیر کاسه نیم کاسه‌ای بوده است و هدف از این کار تحکیم موقعیت بنی‌امیه بوده که از اول بعثت پیامبر ﷺ تا توانستند با اسلام جنگیدند و با خاندان پیامبر ﷺ دشمنی آشکار داشتند.

۱۱. عمر برای ابراز وارسنگی خود می‌گفت: به فرزندم عبدالله رأی ندهید زیرا او حق شایستگی ندارد که زن خود را طلاق دهد، ولی با این همه او را مستشار شورا قرار داد، هر گاه اعضاء شورا سه رأی مساوی داشتند طرفین تسلیم نظر پسرم عبدالله شوند ولی هرگز اجازه نداد امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و عبدالله بن عباس عضو



شورا یا مستشار اعضا باشند بلکه می‌گفت می‌توانند در جلسه به عنوان مستمع آزاد شرکت کنند.<sup>۱</sup>

۱۲. شگفتا! عمر از یک طرف عبدالرحمان را یکتا مؤمن می‌خواند که ایمان او بر ایمان نیمی از مردم سنگینی می‌کند، و از طرف دیگر این سرمایه‌دار معروف قریش را «فرعون امت» می‌نامد<sup>۲</sup> و تاریخ گواه است که او سرمایه‌دار و محتکر معروف بود که پس از مرگ، ثروت هنگفتی به ارث گذاشت.

یک قلم از ثروت او این بود که هزار گاو و سه هزار گوسفند و صد اسب داشت و منطقه‌ی «جرف» مدینه را با بیست گاو آبکش زیر کشت می‌برد.

او دارای چهار زن بود و هنگامی که مرد به هر یک از زنانش هشتاد هزار دینار ارث رسید و این مبلغ یک چهارم از یک هشتم ثروت او بود که به زنان وی رسید. وقتی یکی از زنان خود را در حال بیماری طلاق داد، ارثیه او را با هشتاد و سه هزار دینار مصالحه کرد.<sup>۳</sup>

۱۳. عبدالرحمان در انتخاب عثمان از در حيله وارد شد، نخست به علی عَلِيٌّ پیشنهاد کرد که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روش شیخین رفتار کند، در حالی که می‌دانست روش شیخین، در صورت مطابقت با قرآن و سنت پیامبر،

۱. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۲، الإمامة و السیاسة ج ۱ ص ۲۴

۲. الإمامة و السیاسة ج ۱ ص ۲۴

۳. الغدير ج ۸ ص ۲۹۱

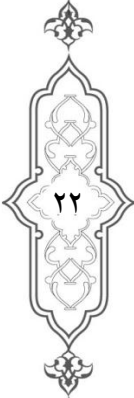
برای خود امر جداگانه‌ای نیست و در صورت مخالفت با آن، ارزشی نخواهد داشت، ولی همچنان اصرار داشت که بیعت با حضرت علی علیه السلام بر این شرط نیز استوار باشد، و می‌دانست که امام علیه السلام از پذیرش این شرط سرباز خواهد زد لذا وقتی آن حضرت دست ردّ بر چنین شرطی زد، عبدالرحمان موضوع را با برادر زن خود عثمان در میان نهاد و او فوراً پذیرفت.

۱۴- حکومت برای امام علیه السلام وسیله بود نه هدف. در حالی که برای رقیب او هدف بود نه وسیله. اگر امام علیه السلام به خلافت از همان دید می‌نگریست که عثمان، بسیار آسان بود که در ظاهر شرط عبدالرحمان را بپذیرد ولی در عمل از آن شانی خالی کند، اما آن حضرت چنین کاری نکرد، زیرا او هرگز حقی را از طریق باطل نمی‌طلبید.

۱۵- امام علیه السلام از همان نخست از دسیسه‌ی خلیفه‌ی دوم و از منویات کاندیداها آگاه بود، لذا وقتی از ترکیب و شرایط شورا آگاه شد، به عموی خود عباس فرمود: این بار نیز ما از خلافت محروم شدیم، نه تنها امام از این نتیجه آگاه بود بلکه جوانی مانند ابن عباس نیز وقتی از ترکیب اعضای شورا مطلع شد گفت عمر می‌خواهد که عثمان خلیفه شود.<sup>۱</sup>

۱۶- عمر به محمد بن مسلمه دستور داد که اگر اقلیت با اکثریت موافقت

۱. کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۴۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۹۳



نکردند اعدام شوند و اگر جناح مساوی شورا با جناحی که عبدالرحمان در آن قرارداد موافقت نکردند، فوراً کشته شوند و اگر کاندیداها در ظرف سه روز در تعیین جانشین به توافق نرسیدند همگی از دم تیغ بگذرند و...

باید در برابر چنین اخطارهایی گفت، آفرین بر این حریت و آزادی! در کجای جهان اگر اقلیتی در برابر اکثریت قرار گرفت باید قتل عام شود؟

در هر حال، انتخاب عثمان برای خلافت آنچنان به بنی امیه پر و بال بخشید و آن قدر قدرت و جرأت داد که ابوسفیان، که با عثمان از یک تیره و خانواده بود، روزی به اُحد رفت و قبر حمزه، سردار بزرگ اسلام را که در نبرد با ابوسفیان و یارانش در جنگ اُحد کشته شده بود، زیر لگد گرفت و گفت: ابا یعلی (أبایعلی کنیهی جناب حمزه است) برخیز و ببین که آنچه ما بر سر آن می جنگیدیم به دست ما افتاد و فرزندان ما با آن بازی می کنند.

و در یکی از روزهای نخست از خلافت عثمان که اعضای خانواده در منزل او گرد آمده بودند همین پیر نابینای دشمن دیرینهی اسلام رو به حاضران کرد و گفت:

خلافت را (چون گویی) دست به دست بگردانید و کارگزاران خود را از بنی امیه انتخاب کنید زیرا جز فرمانروائی هدف دیگری نیست، نه بهشتی هست و نه دوزخی.<sup>۱</sup>

## خودآزمایی

۱. انتخاب خلفا پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چگونه بود؟
۲. گوناگون بودن شیوه انتخاب خلفا نشانگر چه چیزی بود؟
۳. انگیزه عمر در گزینش ابوبکر برای خلافت چه بود؟
۴. عمر چه روشی را برای انتخاب جانشین خود برگزید؟
۵. عبدالرحمان چه نقشی در انتخاب عثمان به عنوان خلیفه داشت؟
۶. حضرت علی عَلِيٌّ خطاب به عبدالرحمان چه فرمودند؟
۷. پیشنهاد گروه های مختلف به خلیفه دوم برای تعیین جانشین نشانگر چیست؟
۸. عمر در پاسخ به درخواست مردم برای تعیین جانشین چه گفت؟
۹. از نظر اهل تسنن امام باید از چه طریقی انتخاب شود؟
۱۰. چرا عمر برای عبدالرحمان حق و تو قائل شد؟